

شعر گفتار

پایان عصر شعر تکنوپاستورال را جشن گرفته است

اول بار که سید علی صالحی را دیدم چندان اتفاقی هم نبود. نقدی نوشته بودم بر کتابی تازه منتشر شده و آدرس نشریه دنیای سخن را پیدا کرده بودم و راه افتاده بودم به طرف آنجا. ملاقاتم با سید علی صالحی در دفتر نشریه حدود یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه طول کشید. او مرد مؤدب و مهربانی بود.

- سلام
- سلام

- آقای صالحی، این نقد کتاب را آورده‌ام که در صورت امکان در نشریه چاپ شود، خدا حافظ از سرنوشت آن نقد اطلاعی در دست ندارم. اما صادقانه بگویم آنچه مرا متعجب ساخت، ظاهر تووند و تندرست شاعر بود. گمان می‌کردم شاعر «بی‌قرارم» می‌خواهم بروم، می‌خواهم بمانم. باید جور دیگری باشد. از خود می‌پرسیدم مگر شاعران باید آدم‌های نحیف و رنج کشیده و احیاناً دارای زخم معده‌ای باشند؟ یا مثل مارگریت دوراس از فرط خوردن قرص‌های ضد اضطراب چندین ماه به اغما فرو روند؟...

حالا پس از گذشت سال‌ها نظریه‌ام تعدیل یافته و سید علی صالحی هم اندکی قامت خم کرده و رنگ سپیدی به سروی نشانده... معصومه بیات

در امریکا - همین سال پیش - فروغ را شاعری بزرگ می‌خوانند، یا شعر شاملو در سوئد با استقبال روبه‌رو می‌شود، و یا وزیر و سروزی، کتاب درینا ملاحمر را با افتخار در دست می‌گیرد تا از او عکس بگیرند، و در سوئد هم در دست ترجمه است، این یعنی نشانه

«بی‌قرارم، می‌خواهم بروم، می‌خواهم بمانم.» بالاخره چه تصمیمی گرفتید؟ برای مواقع بی‌قراری چه پیشنهاد می‌فرمایید؟

والله من شاعرم، روانکاو نیستم، فقط در مورد بی‌قراری‌های خودم حرفی زده‌ام، به قول مادرم: «خدا این بی‌قراری‌ها را از من نگیرد.» چون محرک اصلی آفرینش شعر و خلاقیت من همین رفتن‌ها و بی‌قراری‌هاست. آدم معقول و ثرمال و آفازاده برای لای جرز خوب است.

شما به آینده‌ی جهان خوش بین هستید! می‌توانید جمله‌ای بفرمایید که جوان‌ها را به آینده امیدوار سازد و انگیزه حرکت در آنها را ایجاد کند؟

خوش بینم، بلکه چون هنوز عدالت در راه است و ما می‌کوشیم

منظورتان این است که با اهل قلم معاصر خود هم‌دل هستم، یا نه؟! اگر منظور این بوده، حتما پاسخی نسبی خواهید شنید. با اهل قلم آزاداندیش و مستقل، یکی هستم، یکی مرگ مختاری زیرانم کرده، و به زندان رفتن ناصر زرافشان، ته مانده آسودگی‌ام را از من گرفت. همه ما یک نفر هستیم، چه لورکار نرود، چه ریتسوس و ناظم حکمت.

یک بار وعده داده بودید که دهه هفتاد دهه غربال و تشخیص است و تجربه سفر شعر ایران به فرامرزها، به گمانم این اتفاق نیفتاد. نظر جناب‌عالی چیست؟

من چه کسی هستم که وعده بدهم؟! پیش بینی کردم که دهه هفتاد، دهه غربال و تشخیص است، و دهه هشتاد... چهره‌های اثرگذار، تثبیت می‌شوند و آرام آرام... جهان با شعر پیشرو ما بیشتر آشنا خواهد شد. هنوز هم بر همین باورم. نگاه کنید، علائم آن ملتوس است. خاموشی و اطفاء زباله سرایی با عناوین دهان پرکنی، مثل شعر پست مدرن، زبان پریشی، چرت و پرت گویی‌های معصومانه شروع شده است.



♦ روزگار معالنه سستی (چشم و کتاب و دیدار) کینه و در گذشته است یک نوار، مطالعه مدرن (کوش و متن و شنیدار) در یک لحظه. یا یک C.D کافی است به بازار بیاید، دست مردم بیفتد. اگر کار شایسته باشد، در هر منزلی یک چاپخانه (صوت) وجود دارد. مردم خودشان اثر ما را توزیع می‌کنند. چرا منت دیگران؟

♦ در این جهان کسی خودکشی نمی‌کند. نه همدایت، نه سلبیولیات. هرگز گاهی اوقات از شدت خستگی، وظیفه‌اش را به بنده موکل خود وامی‌گذارد. خلاقیت و شعر اتفاقی متعلق به آن سوی مرگ و زندگی است. من تعجب می‌کنم از کسی که جهان بعد از مرگ یعنی خلاقیت را تجربه کرده است. چگونه با دست خودش تسلیم کدخدای کشور نیستی می‌شود

♦ از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است. شعر، شاعری و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.

گمان کنم این نهایت بدسلیقگی باشد برای آغاز یک گفت و گو، اما گاهی برایتان پیش آمده که از شعری که سروده‌اید احساس بی‌زای کنید؟

اتفاقا پرسش عجیبی است، این که رسوم متعارف را در یک مصاحبه شکسته‌اید، و ناگهان به

♦ از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.

♦ از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.

که آزادی را درک کنیم. اما در مورد آن «جمله» و موضوع «امیدواری جوان‌ها»! اگر می‌شد امیدواری را با یک جمله تزئین کرد و به غسل شادمانی رسید، تا الان هر شب می‌شد خفت و صبح دست به انقلاب زد.

مردم، خردجمعی و نقش عشق، خرف را از گوهر جدا می‌کند و دور می‌ریزد. این یعنی غربال و تشخیص. در مورد عبور شعر امروز از مرزها و معرفی خود به جوامع دیگر، راهی یک‌شبه نیست. وقتی که

به راه قضاوت...؟! وجدان خلاقه هیچ وقعی به تحبیب یا تهدیدهای بیرونی نمی‌گذارد. کار خودش را می‌کند.

پدروم شاعری غریزی و توانا بود، تنها یک مثنوی حماسی از خود به جا گذاشت، من در مکتب او به شعر رسیدم، اما مادرم که خواندن و نوشتن نمی‌دانست، گاه می‌گفت: «هی نخوانده ملا، شعر که نان نمی‌شود» همین جمله او شعر بود برای من. آیا با دیگر شاعران نویسندگان جهان احساس نوعی گروهی دارید؟ فکر می‌کنم

شده است خستگی، وظیفه‌اش را به عهده موکل خود وامی‌گذارد. همین جاست که موکل باید سر به سر مرگ بگذارد، گاهی اوقات می‌شود یا مرگ هم معامله‌ای شاعرانه کرد. خلاقیت، نوشتن و شعر، آخرین کار جهان است، اتفاقی متعلق به آن سوی مرگ و زندگی است، من تعجب می‌کنم از کسی که جهان بعد از مرگ یعنی خلاقیت را تجربه کرده است، چگونه با دست خودش تسلیم کدخدای کشور نیستی می‌شود

دارید سرودن شعر کمکی به درمان آنها می‌کند؟ فکر می‌کنید چرا شاعران بزرگی در جهان نتوانستند درمان قاطعی در شعر بیابند از جمله آن سکستون، سیلویاپلات و...

از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.



زندگی غالی‌ترین هدیه خوشایند هستی و سرنوشت است، و در عین حال همین زندگی، خود مخوف‌ترین بیماری است. نمی‌عشق، نمی‌رنج، و ما یک آشنای غریبی داریم به نام مرگ که می‌آید و به هر دو معنا پایان می‌دهد. در این جهان کسی خودکشی نمی‌کند، نه همدایت، نه غزله، نه سیلویاپلات. مرگ گاهی اوقات از

از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.

از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.

از دست شعر هیچ کاری ساخته نیست، چون خودش آخرین کار در این جهان است، شعر، شاعری، و سرودن، نوعی فرجه توأم با شوخی است. فرجه برای فهم جهان و شوخی برای درک زندگی.



تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

از شما گرفته اند. شما دلیل آن را چه می دانید و نتیجه را چطور پیش بینی می نمایید؟ خواندن شعر، هدف و وظیفه و بخش جوانترها... هدف و وظیفه و بخش عمده ای از حیات روزمره من است. هیچ کسی تحت تاثیر شعر من نیست. شعر زبان و جنبش شعر گفتار، اقیانوسی بی کرانه است که از آن استقبال شده است، چه از آنی باشد و چه نباشد، این جنبش، راه خود را به درستی پیش گرفته و وسعت یافته است.

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

در باره تجربه شعر خوانی و دکلمه خسرو شکیبایی که شعرهای شما را خواند و آن همکاری و همراهی، که در مقطعی خاص، سکوت را شکستید، توضیح می دهید؟ توضیح من به کار چه کسی می آید؟ اوایل دهه هفتاد تشخیص دادم که الان باید این کار را کرد. راه را باز کردیم و قطار حرکت کرد. همین!

از شما گرفته اند. شما دلیل آن را چه می دانید و نتیجه را چطور پیش بینی می نمایید؟ خواندن شعر، هدف و وظیفه و بخش جوانترها... هدف و وظیفه و بخش عمده ای از حیات روزمره من است. هیچ کسی تحت تاثیر شعر من نیست. شعر زبان و جنبش شعر گفتار، اقیانوسی بی کرانه است که از آن استقبال شده است، چه از آنی باشد و چه نباشد، این جنبش، راه خود را به درستی پیش گرفته و وسعت یافته است.

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

تقریباً چهل سال است که در این مین مظلوم هر روز می شنوم که آقا... جوانان را درک کنیم آینده سازان را بسازیم! حرکت، انگیزه، شور، کار، ازدواج، دانشگاه، هووو... کو آن اراده قوی؟! یا یک جمله...! همان حرف مادرم خیلی حکیمانه بود: «شعر... نان نمی شود» یک جمله که پیشکش!

انتشارات نگیما
معرف شاعران و نویسندگان جوان
در خدمت اهل قلم و کتابخوان
تهران ص. پ ۱۴۱۲/۱۴۵۱۵
تلفن: ۰۲۲۷۲۶۷۴
NEGIMA

اشتراک
پروین
خوانندگانی که تمایل به دریافت شماره های گذشته ماهنامه پروین دارند، برای دریافت هر شماره مبلغ ۲۰۰ تومان به شماره حساب پس انداز ۷۰۸۰۴ بانک صادرات شعبه ۱۹۹۹ تهران (خیابان پروزی - خیابان کریمشاهیان) واریز نموده و اصل فیش بانکی را همراه با نشانی پستی خود به نشانی تهران صندوق پستی ۱۷۸۵۹۱۷ ارسال نمایند.

نام خانوادگی نام خانوادگی
ریال طی فیش شماره تاریخ
کدپستی تلفن نشانی

جهت اشتراک ماهنامه ادبی پروین برای اشتراک شش شماره مبلغ ۱۲۵۰ تومان و برای اشتراک دوازده شماره مبلغ ۲۵۰۰ تومان را که با احتساب هزینه پست می باشد به شماره حساب پس انداز ۷۰۸۰۴ بانک صادرات شعبه ۱۹۹۹ تهران خیابان پروزی - خیابان کریمشاهیان (همایون شهر) به نام حمید نعمت اله واریز نموده و اصل فیش بانکی را به همراه فرم اشتراک یا کپی فرم اشتراک به نشانی تهران صندوق پستی ۱۷۱۸۵/۹۱۷ ارسال فرمایید.
مبلغ اشتراک برای مشترکین خارج از کشور برای شش شماره ۶۸۰۰ تومان و برای دوازده شماره ۱۳۵۰۰ تومان می باشد.